



(imageless edition)

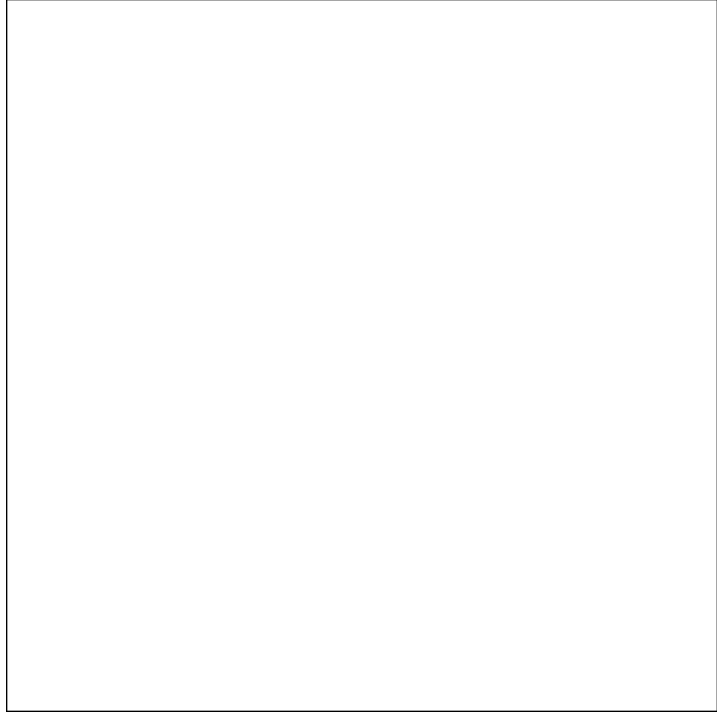
|| Level 3

🗨️ Persian / French

👤 Marzieh Mohamadian Haghighi!

👤 Brian Wambi

✍️ Lesley Koyi, Ursula Natula



Le jour que je quitta la maison pour la ville

روزی که من خانه را به قصد شهر تیر کردم

روزى که من خانه را به قصد شهر تیر کردم / Le jour
que je quitta la maison pour la ville

Written by: Lesley Koyi, Ursula Natula

Illustrated by: Brian Wambi

Translated by: (fa) Marzieh Mohamadian

Haghighi, (fr) Alexandra Danahy

This story originates from the African Storybook
(africanstorybook.org) and is brought to you by
Storybooks Canada in an effort to provide
children's stories in Canada's many languages.



This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 4.0 International license.](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>



Storybooks Canada

storybookscanada.ca



ایستگاه اتوبوس کوچک در روستای من پر از مردم و اتوبوس های زیاد بود. حتی روی زمین چیزهای زیادتری بود که باید بار زده می شد. شوفرها اسم مقصد اتوبوس ها را جار می زدند.

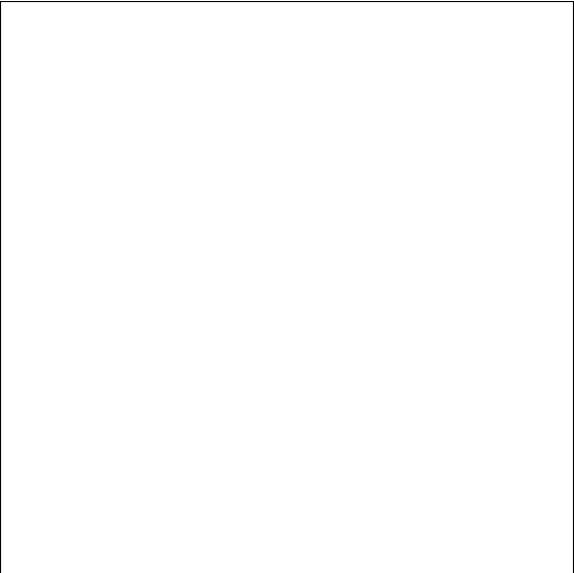
...

Le petit arrêt d'autobus dans mon village était occupé avec des tas de gens et des autobus surchargés. Sur le sol il y avait encore plus de choses à charger. Les revendeurs de billets criaient les noms des endroits que leurs autobus allaient.

« Ville ! Direction ouest ! » J'entendis un
revendeur de billets crier. C'était l'autobus que je
devais prendre.

...

من صدای شوفر را شنیدم که داد می‌زد، "شهر! شهر! به غرب می
رویم." این همان اتوبوسی بود که من باید سوارش می‌شدم.





اتوبوس شهری همیشه پر بود، ولی بیشتر مردم هل میدادند تا سوار شوند. بعضی ها وسایلشان را زیر اتوبوس جا می دادند. دیگران وسایلشان را روی باربند های داخل می گذاشتند.

...

L'autobus de ville était presque plein, mais plus de personnes poussaient encore pour embarquer. Quelques-unes chargèrent leurs valises sous l'autobus. D'autres mirent les leurs sur les étagères à l'intérieur.



اتوبوس برگشت سریعاً پر شد. خیلی زود اتوبوس به سمت شرق حرکت خواهد کرد. مهم ترین چیز برای من، پیدا کردن خانه ی عمویم بود.

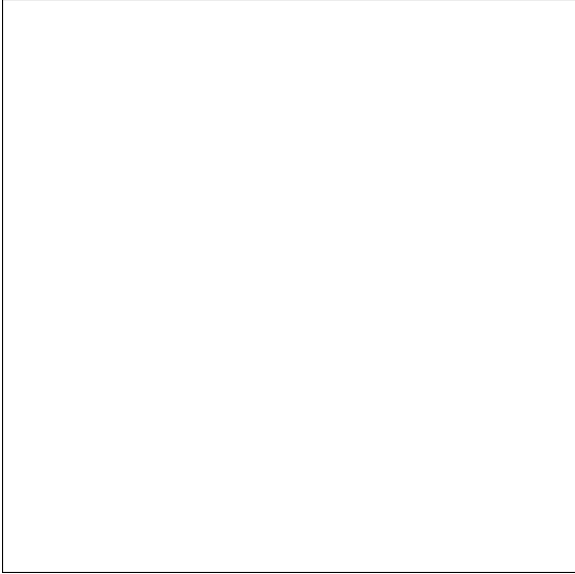
...

L'autobus de retour se remplissait rapidement. Bientôt il partirait vers l'est. La chose la plus importante pour moi maintenant était de commencer à chercher la maison de mon oncle.

Neuf heures plus tard, je me suis réveillé au bruit de quelqu'un qui appelait les passagers qui retournaient au village. J'ai ramassé mon petit sac et j'ai sauté de l'autobus.

...

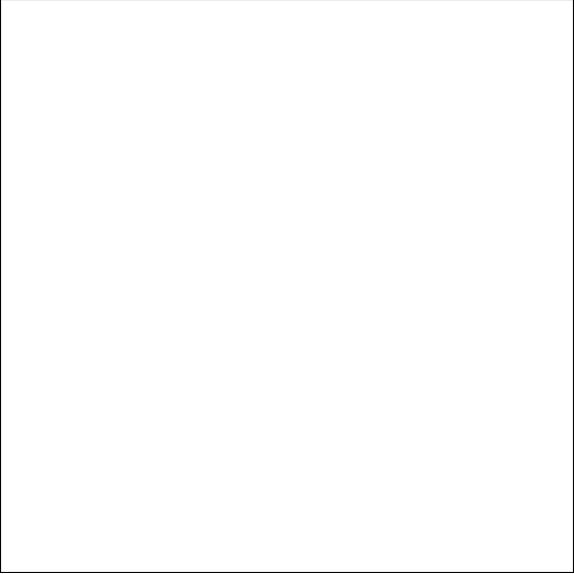
نه ساعت بعد، با صدای بلند مردی که ضربه می زد و مسافران را برای برگشتن به روستای من صدا می زد متذکر شدم. من کیف کوچکم را برداشتم و از اتوبوس بیرون پریدم.



Des nouveaux passagers agrippaient leurs billets tandis qu'ils cherchaient un endroit pour s'asseoir dans l'autobus. Des femmes avec des jeunes enfants les ont rendus confortable pour le long voyage.

...

مسافران جدید بنیط ایتشان را محکم در دستشان گرفتند و نوبه بودند همان طور که برای نشستن در اتوبوس تلاش می کردند برای راحتی هایشان. خانم ها که بچه های خود را در آغوش می گرفتند سگ های کوچک را در آغوش می گرفتند و اینها را در آغوش می گرفتند. خانم ها که بچه های خود را در آغوش می گرفتند سگ های کوچک را در آغوش می گرفتند.





من به زور خودم را کنار یک پنجره جا دادم. شخصی که کنار من نشسته بود یک کیسه پلاستیکی سبز را محکم گرفته بود. او صندل های قدیمی و یک کت کهنه به تن داشت، و دستپاچه به نظر می رسید.

...

Je me suis tassé à côté d'une fenêtre. La personne à côté de moi tenait un sac vert en plastique fermement. Il portait des vieilles sandales, un manteau usé, et il semblait nerveux.



در راه، من اسم جایی که عمویم در آن شهر بزرگ ساکن آنجا بود را حفظ کردم. من تا زمانی که به خواب رفتم، داشتم اسم شهر را زمزمه می کردم.

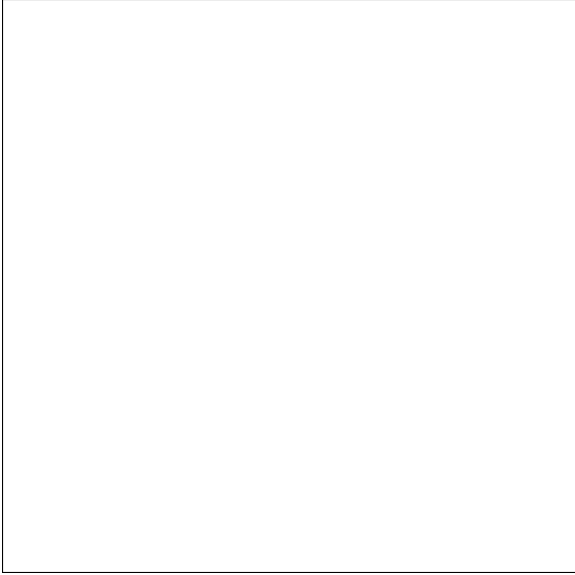
...

En chemin, j'ai mémorisé le nom de l'endroit où mon oncle vivait dans la grande ville. Je le marmonnais encore lorsque je me suis endormis.

Mais ma tête revenait toujours à des pensées de chez moi. Est-ce que ma mère sera en sécurité ? Est-ce que me lapins rapporteront de l'argent ? Est-ce que mon frère se souviendra d'arroser mes semis d'arbres ?

...

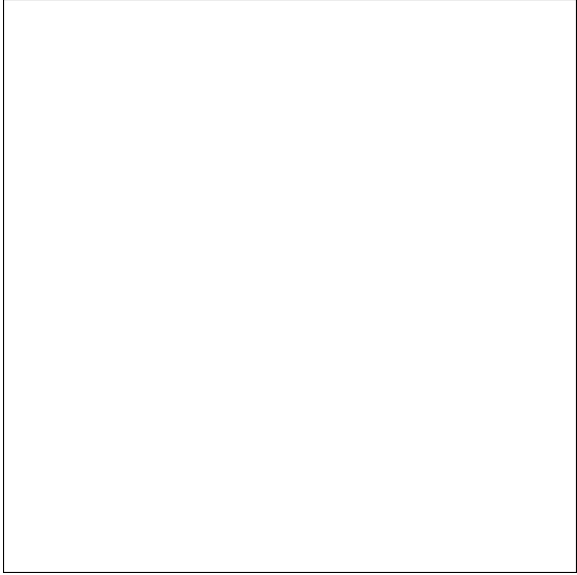
ولی نههتم به سمت خانه می رفتی. آیا مادرم در راه جان خواهد بود؟ آیا از جگرهای من پولی درخواهد آمد؟ آیا برادرانم پولی می مانند که به بندرهای دریای من بدهند؟



Je regarda à l'extérieur de l'autobus et je réalisais que je quittait mon village, l'endroit où j'avais grandi. Je me rendais à la grande ville.

...

من به بیرون از اتوبوس نگاه کردم و متوجه شدم که من داشتم روستایم را ترک می کردم، جایی که در آنجا بزرگ شده بودم. من داشتم به یک شهر بزرگ می رفتم.

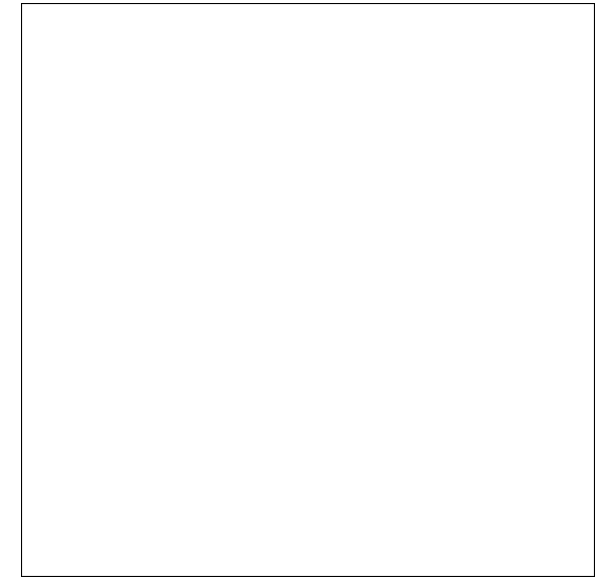




بارگیری کامل شده بود و همه ی مسافران نشسته بودند. دستفروش ها هنوز با زور دنبال راهی برای داخل شدن به اتوبوس بودند تا کالاهایشان را به مسافران بفروشند. همه ی آنها داشتند داد می زدند تا اسامی چیزهایی که برای فروش دارند را بگویند. آن کلمات برای من خنده دار بودند.

...

Le chargement était complet et tous les passagers étaient assis. Des colporteurs se frayaient encore un passage dans l'autobus pour vendre leurs marchandises aux passagers. Chacun criait les noms des articles disponibles. Les mots me semblaient drôles.



در طول سفر، داخل اتوبوس بسیار گرم شده بود. من چشم هایم را به این امید که به خواب بروم بستم.

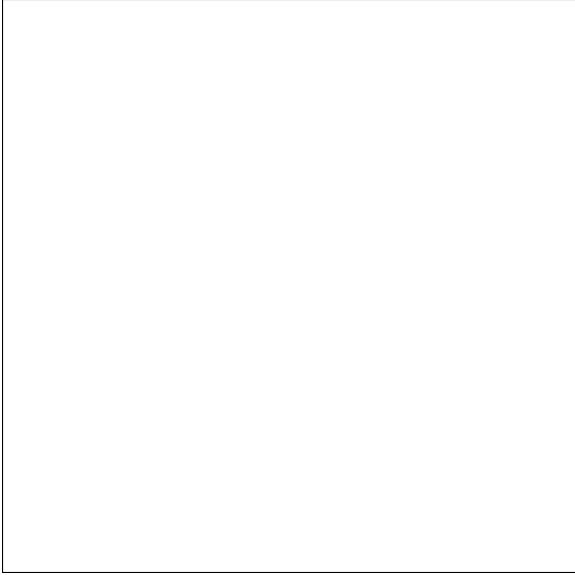
...

Alors que le voyage avançait, l'intérieur de l'autobus est devenu très chaud. J'ai fermé les yeux en espérant de dormir.

Lorsque l'autobus quitta l'arrêt, j'ai fixé mon regard par la fenêtre. Je me demandais si je retournerais à mon village un jour.

...

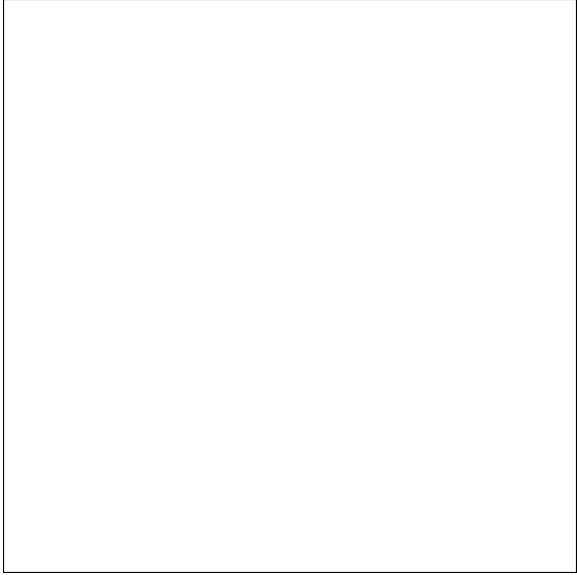
وقتی که اتوبوس ایستگاه را ترک کرد، من به پنجره خیره شده و می‌فکر می‌کردم که آیا من دوباره به روستایم برمی‌گردم.



Quelques passagers achetèrent des breuvages, d'autres achetèrent des petites collations et d'argent, comme moi, observaient seulement.

...

اندرکی از مسافران نوشیدنی خریدند، بقیه همه لقمه‌های کوچکی خریدند و فقط من، مثل من، آنها را نگاه می‌کردم. آنهایی که هیچ‌چیز نداشتند، مثلاً من، شروع به خوردن می‌کردند. آنها می‌توانستند...





این فعالیت ها با داد زدن راننده، که آن نشانه ی این بود که اتوبوس آماده ی حرکت است، قطع می شد. آن صدای فریاد برسر دستفروش ها بود که به بیرون بروند.

...

Ces activités ont été interrompues par le klaxonnement de l'autobus, un signe que nous étions prêts à partir. Le revendeur de billets cria aux colporteurs de sortir.



دستفروش ها همدیگر را هل می دادند تا بتوانند راهشان را برای پیاده شدن از اتوبوس پیدا کنند. بعضی ها پول مسافران را به آنها پس می دادند. بقیه تلاش های آخرشان را برای فروختن بیشتر اجناسشان می کردند.

...

Les colporteurs se poussaient pour sortir de l'autobus. Quelques-uns ont redonné de la monnaie au voyageurs. D'autres ont fait des tentatives de dernière minute pour vendre d'autres articles.